

به نام خداوند خوب و مهربان

سلام به بچه های دوست داشتنی و نازنین

امیدوارم حالتون خوب باشه و آماده شنیدن یه قصه جدید و آموزنده باشید. اسم این قصه ما هست : مسواک بی دندون

مسواک بی دندون قصه مسواکی است که در خانه ای زندگی می کند و هیچکدام از اهالی منزل برای تمیز کردن دندان هایشان از آن استفاده نمی کنند تا اینکه مسواک خسته می شود و می خواهد از آن خانه برود شما می توانید این داستان کوتاه را به عنوان قصه های کودکانه برای خواب بچه ها تعریف کنید.

یک مسواک بود کوچولو و بی دندون! صبح تا شب توی جامسواکی می نشست تا دندون ها بیایند و او تمیزشان کند؛ اما هیچ دندونی پیش او نمی آمد هر دندونی که می آمد، پیش مسواک خودش می رفت. یک روز مسواک بی دندون از آن همه نشستن خسته شد. گفت: « من دیگر از اینجا ماندن خسته شدم. هیچ دندونی من را دوست ندارد، من از اینجا می روم!» تا خواست برود، حوله گفت: « نه! نرو، اگر بری کثیف می شوی، دیگر هیچ دندونی تو را دوست ندارد.» مسواک بی دندون گفت: « اشکالی ندارد، من که دندون ندارم! چقدر اینجا بیکار بمانم؟ خسته شده ام » حوله گفت: « مگر نمی دانی؟ تو مسواک نی هستی. نی نی الان کوچولو است، دندون ندارد اما چند وقت دیگر چند تا دندون در می آورد. اگر تو نیاشی، چه کسی دندون های نی نی را مسواک کند؟» مسواک بی دندون خوشحال شد، گفت: من مسواک نی نی هستم؟ چرا زودتر بهم نگفتید! باشد، صبر می کنم تا نی نی دندون در بیاورد، آن وقت می شوم مسواک با دندون!